



## پیغام عشق

قسمت ششصد و شصت و چهارم





به نام خداوند بخشنده مهربان

با سلام خدمت استاد عزیز و گنج حضوری‌های جان

دیوان شمس غزل ۵۹۹ ابیات ۵ و ۶ و ۷ از برنامه ۸۳۵

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۹۹

بر زُلفِ شبِ آن غازی چون دَلوِ رَسَن بازی

آموخت که یوسف را در قَعْرِ چَهی یابد

\*غازی: جنگجو

با آموزش‌های مولانا و این برنامه هرکدام از ما آموخته‌ایم که همانند یوسف، که در قعر چاه طناب را گرفت تا به بیرون آورده شود، ما هم می‌توانیم توسط ابیات مولانا بیاموزیم و این طناب‌رهایی را گرفته و از چاه ذهنمان بیرون آییم و به این شب ذهن پشت کرده و مانند جنگجویی طناب آزادی و رهایی را گرفته تا به بیرون از ذهن راهنمایی شویم. ممکن است سخت باشد ولی ارزشش را دارد که سختی بکشیم تا رها شویم. فضاگشایی یک رسن است، پذیرش هم رسنی دیگر تسلیم طنابی دیگر، صبر طنابی دیگر، و طناب‌های دیگر که همه آن‌ها برای ما می‌توانند راهی برای رهایی شوند و ما را از ذهن همانیده برهانند و ما را به بالای چاه یعنی به سمت ثبات و حضور ناظر و عدم راهنمایی کنند که مسئولیتش با خود ماست تا این کار را به نحو احسن به انجام برسانیم و گرنه ناکام می‌شویم و به هدف و مقصودمان نمی‌رسیم. با توجه کردن درست، تمرین کردن و خواندن ابیات، قانون جبران مادی و معنوی، یعنی کار بر روی خود و حضور ناظر در هر لحظه، می‌توانیم پله‌پله و بندبند از این چاه ذهن بیرون آییم.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۹۹

آن اَشْتَرِ بیچاره نومید شدست از جو

می‌گردد در خرمن تا مُشتِ گهی یابد

تا وقتی که در ذهن همانیده هستیم و مَنیت برای ما جولان می‌دهد و تصمیم می‌گیرد تمام کارهای ما به نافرجامی کشیده خواهد شد و به دنبال آن به ناامیدی، خبط، احساس تأسف، ترس، دلشوره، نگرانی، وحشت، بی‌اعتمادی و شک به همراه خواهد داشت و تا لحظه‌ای که در ذهن به دنبال خدا بگردیم به جای این که به خدا نزدیک‌تر شویم دورتر خواهیم شد حتی اگر عبادت باشد، و در این جهان مادی جز گاه من‌ذهنی که همان همانیدگی‌ها و دردها و باورها و داشته‌هایش هستند چیز دیگری نصیبمان نخواهد شد. در فضایی از درد و غصه در امواج و گرداب غم و گناه و فراق و دوری از یار و حسرت رسیدن به او عمر را سپری خواهیم کرد و نتیجه‌ای هم نخواهیم گرفت جز پذیرش و فضاگشایی و تسلیم بودن در این لحظه راه دیگر و زودتر و آسان‌تری پیدا نخواهیم کرد که به دیدار خداوند نائل آییم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۹۹

بالش چو نمی‌یابد از اطلس روی تو

باشد ز شبِ قَدَرَتِ شالِ سیاهی یابد

هر لحظه برای ما مانند شب قدری است که باید قدرش را بدانیم و این لحظات گرانبها را بیهوده هدر ندهیم و عمر را در غفلت به سر نبریم. می‌گه انسانی که در ذهن است این‌گونه است. بالش که از مصدر بالیدن آمده به معنی بالش یا مُتکا هم هست. خدایا چنین انسانی چون تو را نمی‌یابد یعنی حضور و خدایت را در درونش نمی‌یابد در شب ذهن است اما این لحظه و هر لحظه شب قدر او هم می‌تواند باشد ولی چون قدر نمی‌داند در ذهن نمی‌تواند تو را بیابد و تنها شال سیاهی از غم و درد را می‌یابد که اطلس حضور تو نیست.



تا زمانی که در ذهن به دنبال خدا بگردیم در پرده‌های تاریک ذهنی گیر خواهیم کرد و خسته و درمانده و ناامید می‌شویم و با تصور این که در راه پیدا کردن معشوق هستیم به بی‌راهه خواهیم رفت و خیلی زود پشیمان و از ادامه راه منصرف می‌شویم که باز هم دیگران را مقصر می‌دانیم و با حسد کردن و نپذیرفتن دست به پرخاشی زده، در شب ذهن تنها می‌مانیم، با این که می‌دانیم کار خوب چیست و کار اشتباه چیست می‌دانیم که خودمان مقصر بوده‌ایم که پیشرفت نکرده‌ایم ولی باز هم سماجت می‌کنیم و به می‌دانم و طمع داشتن همانندگی‌ها مشغول می‌گردیم، تنها با فضاگشایی و مرکز را عدم کردن خواهیم توانست راه درست را پیدا کنیم تا پیشرفت کرده و به حضور برسیم.

با تشکر و احترام

حداد هستم از کرج 



با عرض سلام و احترام به شما آقای شهبازی عزیز و دوستداران برنامه گنج حضور،

مدت هفت سال است که با برنامه گنج حضور زندگی می‌کنم. برای ادای شکرگذاری که قادر به بیان آن نیستم تماس گرفتم. البته که از نظر مالی جبران می‌کنم. خدا را شکر.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۳۱۵

گر سر هر موی من یابد زبان

شکرهای تو نیاید در بیان

اولاً که به صورت کاملاً اتفاقی و معجزه‌آسا با برنامه گنج حضور آشنا شدم. در حالی که در گودال عمیق دردها بودم و زخمی عمیق و تازه را حمال بودم. عجب اتفاق مبارکی. عجب هدیه‌ای. بزرگ‌ترین موهبتی که در زندگی من رخ داده است همین وصل شدن و پیدا کردن این گنجینه عظیم است. بابت این موهبت بسیار بسیار سپاسگزار شما آقای شهبازی عزیز و خدا و مولانا هستیم.

و اما تجربه اخیرم را به اشتراک می‌گذارم. این تجربه در زمانی اتفاق افتاد که پول و شغل من پا در هوا شده بود و خانه را هم که مشترک بود باید به فروش می‌رساندم. با تکیه به درس‌های مولانای عزیز و رمزگشایی‌های شگفت‌انگیز و پر حضور شما آقای شهبازی عزیز چنان کاری که به نظر همه سخت می‌آمد و من قادر به انجام آن نبودم و باید حتماً یک متخصص این کار را به عهده می‌گرفت و البته هزینه‌ای بالغ بر ۱۵۰۰۰ یورو برمی‌داشت، چنان به زیبایی و آرامش برگزار شد که من خودم و اطرافیانم هنوز متحیریم.

موضوع فروش یک خانه بود و هم‌زمان باید محل جدید سکونت خودم را هم پیدا می‌کردم و هم‌چنین باید دنبال شغلی هم می‌گشتم که از نظر پولی تامین شوم. در مورد فروش خانه ذهن از زوایای مختلف می‌تواند برخیزد و خاطرات و احساسات را برانگیزد و کارافزایی کند.



برخورد درست با این قضیه و همچنین هم‌زمان اجرای قانون جبران درمورد وسایل منزل به این معنی که وسایل را دور نریزم که مثلاً خودم را از دست این بار و بندیل‌ها خلاص کنم بلکه در صورت امکان آن‌ها را به فروش برسانم یا این که افراد دیگری را از داشتن آن‌ها به‌عنوان هدیه خوشحال کنم.

و این قسمت کار هم فقط در فضای گشوده و در سایه صبر و توکل به حضور ناظر در این لحظه امکان‌پذیر است. بعد از مدت پنج ماه منزل خریداری شد و معامله در یک محیط دوستی و یگانگی به انجام رسید. بدون هیچ‌گونه بحث یا اضافه‌گویی با جشن و خوشحالی. خریدار برای من مثل یک هدیه آسمانی بود که بعد از صبر و تجربه با خریداران مختلف به من داده شد.

در ضمن فروش خانه البته نقش خریدار خانه برای خودم را هم داشتم و دنبال می‌کردم، اما تا زمان فروش منزل چیز مناسبی پیدا نشد. در این مرحله دوستان و آشنایان و همسایگان مرتب از موضع دوستی می‌گفتند باید بجنبی چون قیمت‌ها داره می‌ره بالا و به دلیل پاندمی که هست خواهان خرید منزل نیز زیاد شده و قیمت‌ها باز هم می‌ره بالاتر و بعضی می‌گفتند هنوز پیدا نکردی؟ اگر جدی هستی باید زودتر پیدا کنی و بخری وگرنه شرایط سخت‌تر میشه. حالا می‌خواهی چکار کنی؟ کجا می‌ری؟ خونه که پیدا نکردی؟ تمام این گفتمان‌ها برای من به جز یک شوخی هیچ چیز نبود.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۷۹

چون چنین رفتی، بدیدی صد گشاد

چون شدی در ضد آن دیدی فساد

از طرفی آن‌ها را هم درک می‌کردم چون خودم هم اگر در من ذهنی سابق خودم غوطه‌ور بودم بدتر از آن‌ها دچار دلهره و نگرانی می‌شدم. اما با ارتعاشات برنامه گنج حضور که به جان و نفسم وصل است با این که این پروسه مدت هشت



ماه طول کشید بدون این که درد و نگرانی به فرزندان عزیزم که دور از من زندگی می کنند منتقل کنم اگر سؤال و کمک فکری و مشخصی بود از آن ها می پرسیدم و بعد هم نقطه. بدون هیچ نگرانی و کارافزایی.

اتفاق قشنگ دیگری که افتاد چون من خانه را باید تخلیه می کردم و هنوز آپارتمان مورد نظرم پیدا نشده بود به درخواست مکرر یکی از دوستان عزیزم امکان یافتم که به خانه او به طور موقت نقل مکان کنم و این هم یک هدیه دیگری بود. یعنی با فضای گشوده بدون نگرانی این امکان به وجود آمد. و الآن که این پیام را می نویسم آپارتمان مورد نظرم هم پیدا شده که بعد از مراحل قانونی انشاءالله به آن جا نقل مکان می کنم.

در ضمن شغلی را هم که برایم خیلی زیباست پیدا کرده ام. همه این قصه برای به نمایش گذاشتن تصویری از فضای گشوده و توکل و معجزات آن بود و این که من کار و تلاش می کنم و همین نتیجه نمی دانم است. اما برنامه گنج حضور برای تبدیل من است و این که هدف از آفرینش را که همانا شادی افزایی در این جهان است را اجرا کنم و این که خواسته های ریز و درشت این جهانی مرا از شادی بی سبب در این لحظه غافل نکند. در تمام این پروسه خدا را شکر سوالات ذهنی و دلهره انگیز به من غلبه نکرد، به من سر می زدند ولی زوری نداشتند. خدا را شکر.

در پایان چند بیت کلیدی را از صمیم جان ادا می کنم و هم چنین دو آیه از دو سوره قرآن کریم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۸۱

حق قدم بر وی نهد از لامکان

آنکه او ساکن شود از گن فکان

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۴۴

دم او جان دهدت رو ز نفخت پذیر

کار او گن فیکون است، نه موقوف علل



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۳

از خدا غیرِ خدا را خواستن

ظَنّ افزونی ست و کُلّی کاستن

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۸۰ تا ۱۸۸۳

قومِ دیگر می‌شناسم ز اولیا

که دهانشان بسته باشد از دعا

از رضا که هست رامِ آن کرام

جُستنِ دفعِ قضاشان شد حرام

در قضا ذوقی همی بینند خاص

کفرشان آید طلب کردنِ خلاص

حُسنِ ظَنّی بر دل ایشان گشود

که نپوشند از غمی جامه‌ی کبود

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۳۷

رفته ره درشت من بار گران ز پشت من

دلبر بردبار من آمده برده بار من

و دو آیه از دو سوره قرآن کریم سوره انسان شماره (۷۶)، آیه ۳

قرآن کریم، سوره انسان (۷۶)، آیه ۳





«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»

«راه را به او نشان دادیم. خواه سپاسگزار باشد خواه کفران کند.»

که شما این راه را فضاگشایی برای ما تفسیر کردید.

و سوره غافر سوره شماره (۴۰) آیه ۶۰

قرآن کریم، سوره غافر (۴۰) آیه ۶۰

«وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ...»

«پروردگارتان گفت: بخوانید مرا تا شما را پاسخ گویم...»

با درس گرفتن از گنج حضور معنی اصلی این بیت را فهمیدم. فضا را باز کنید تا من کار کنم که نتیجه آن برای من این

است که من ندانم.

با احترام، اشرف از آلمان



سلام و درود و سپاس خدمت آقای شهبازی و دوستان گنج حضور

نکاتی چند از غزل ۴۸۰ برنامه ۸۹۵

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۸۰

☀️ به حق آنکه در این دل به جز ولای تو نیست

ولی او نشوم، کاو ز اولیای تو نیست

ای زندگی به شکرانه حقی که برای قابلیت زنده شدن به خودت بر گردن من داری و مرا به خودت زنده کرده‌ای، من، هرگز عشق چیزهای بیرونی را به دلم راه نمی‌دهم. زیرا از زمانی که با تو قرین شده‌ام به هیچ چیز بیرونی احساس نیاز نمی‌کنم و تنها با کسانی که از جنس تو شده‌اند، هم‌نشینی و دوستی می‌کنم. زیرا که آن‌ها نیز در گلستان عشق زندگی می‌کنند و ما همسایگان عشقی هم دیگر شده‌ایم و به هم شراب عشق می‌نوشانیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۶۶

تا با تو قرین شد دست جانم

هر جا که روم، به گلستانم

تا صورت تو قرین دل شد

بر خاک نیم، بر آسمانم



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۳۷

آمد شرابی رایگان، زان رحمت، ای همسایگان

وان ساقیان چون دایگان شیرین و مشفق بر وکد

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۸۰

☀ مباد جانم بی غم، اگر فدای تو نیست

مباد چشمم روشن، اگر سقای تو نیست

☀ وفا مباد امیدم اگر به غیر تو است

خراب باد وجودم، اگر برای تو نیست

☀ کدام حُسن و جمالی که آن نه عکسِ تُو است؟

کدام شاه و امیری که او گدای تو نیست؟

☀ رضا مده که دلم کام دشمنان گردد

بین که کام دل من بجز رضای تو نیست

این که سالیان درازی با درد و غم زیسته‌ام، عجیب نیست، زیرا با من ذهنی‌ام هرچیزی را می‌پرستیدم به غیر از تو، و با دیدن ذهنی چشم هشیاری‌ام نابینا شده بود و دید هشیاری را از دست داده بودم و با عقل و دیدن ذهنی نمی‌توانستم برکت و عشق به جهان بریزم و ساقی زندگی باشم. اگر من به غیر از تو امید دارم و از جهان بیرون زندگی می‌خواهم، انتظار هیچ وفایی به عهد الست از من نمی‌رود. در این صورت بودن من هیچ فایده و برکتی برای زندگی ندارد، و بهتر



است که از صحنه روزگار محو شوم. اما من در ذات وفادار الستم، و دردهای من در ذهن نیز، نشانی از وفای ذاتی من به تو و درد طلب است. این وفای ذاتی من به تو، که به غایت زیباست، انعکاس وفای تو به من است، که هر لحظه شامل حال من است و نیاز ذاتی هر انسان برای زنده شدن، چه شاه و چه گدا، باز هم نشان وفای ذاتی انسان به زندگی است. حال تو ای زندگی، راضی نخواهی شد از این دل من که ذاتاً با وفاست، بی‌عهدی بینی و مرا به کام دشمنانت که من ذهنی فردی و جمعی است نخواهی گذاشت:

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۱۲۵۸ و ۱۲۵۹

گر قضا پوشد سیه، همچون شبّت

هم قضا دستت بگیرد عاقبت

گر قضا صد بار، قصدِ جان کند

هم قضا جانت دهد، درمان کند

می‌بینی که با دردهایم دارم با زبان بی‌زبانی فریاد برمی‌آورم که چیزی غیر از تو و وصالت مرا راضی نخواهد کرد. ولی چه چاره‌ای دارم؟ در دست شیر خون خواره‌ای چون تو، جز که تسلیم و رضا؟ درد آگاهانه می‌کشم و راضی‌ام به قمار عشق. که من فرزند قمار بازم. هر چند زمان‌هایی که بی‌تو زیسته‌ام بر بام بودم و نه در خانه، و در محدودیت ذهن، زندانی بوده‌ام را، من با ذهنم، نمی‌توانم قضا کنم، اما نمی‌دانم، شاید، در بارگاه بی‌نهایت، بی‌زمان و مکان، امکان قضا کردن باشد.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۸۰

☀ قضا نتانم کردن، دمی که بی تو گذشت

ولی چه چاره؟ که مقدور جز قضای تو نیست

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۷۷

جز که تسلیم و رضا کو چاره‌ای؟

در کف شیرِ نرِ خون خواره‌ای؟

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۹۵

گر تو مقامِ زاده‌ای، در صرفه چون افتاده‌ای؟

صرفه‌گری رسوا بود، خاصه که با خوب ختن

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۸۰

☀ دلا بباز تو جان را، بر او چه می‌لرزی؟

بر او ملرز، فدا کن چه شد؟ خدای تو نیست؟

☀ ملرز بر خود تا بر تو دیگران لرزند

به جان تو که تو را دشمنی و رای تو نیست



ای دل من، ای هشیاری من نترس، تو قادر به رها کردن هستی، نترس! چیزی که می ترسی رهائش کنی و بگذاری تا برود، دشمن قسم خورده توست. زیرا که حتی این من ذهنی مأمور زندگی است و از بی وفایی تو به زندگی و ترس هایت حرص می خورد که قسم می خورد.

قرآن کریم، سوره ص (۳۸)، آیه ۸۲

«قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ»

«شیطان گفت: به عزت و جلال تو قسم، که خلق را تمام گمراه خواهم کرد.»

انگار شیطان هم با زبان بی زبانی و با کنایه به انسان می گوید آخر، بر چه می لرزی؟ شاه به این عزت و جلال در خود داری! نترس رها کن، وگرنه لایق گمراهی هستی، اگر این شاه را در خودت شناسایی نمی کنی و مرا می پرستی که وسوسه کننده ای بیش نیستیم!!! مگر نه این است که در جای دیگری از قرآن آمده:

قرآن کریم، سوره ابراهیم (۱۴)، آیه ۲۲

«وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلْمُزُونِي وَلَوْمُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۲)»

«و چون حکم قیامت به پایان رسید و اهل بهشت از اهل دوزخ جدا شدند در آن حال شیطان برای نکوهش و تمسخر کافران گوید: خدا به شما حق و راستی وعده داد و من به خلاف حقیقت شما را وعده دادم و خلف وعده کردم و بر شما برای وعده دروغ خود هیچ حجت و دلیل قاطعی نیاوردم و تنها شما را فراخواندم و شما اجابت کردید. پس امروز شما ابلهان که سخن بی دلیل مرا پذیرفتید مرا ملامت مکنید بلکه نفس پر طمع خود را ملامت کنید، که امروز نه من فریادرس



شما خواهیم بود و نه شما فریادرس من توانید بود. من به شرکی که شما به اغوای من آوردید معتقد نیستیم، آری در این روز ستمکاران عالم را عذابی دردناک خواهد بود.»

پس شیطان بدون حجت به ما وعده دروغ می دهد و ما او را باور می کنیم یعنی من ذهنی در اصل تسلط بر ما ندارد. ما چون همانیده هستیم خودمان به اغواگری اش گوش می دهیم چون از فضای عدم عمل نمی کنیم. و خداوند هم در آیاتی دیگر اشاره به همین عدم تسلط شیطان بر بندگان خود می کند. یعنی اگر انسان بندگی خدا را انتخاب کند نه بندگی همانیدگی ها را، اجازه این که همانیدگی ها به مرکزش بیایند را نخواهد داد. هرچند از نعمات برخوردار خواهد شد.

قرآن کریم، سوره اسراء (۱۷)، آیه ۶۵

«إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا»

«همانا تو را بر بندگان خاص من تسلط نیست و تنها محافظت و نگهداری خدای تو ای رسول، از شیطان آن ها را کافی است.»

و در جای دیگری شیطان این گونه می گوید:

قرآن کریم، سوره حجر (۱۵)، آیات ۳۹ تا ۴۰

«قَالَ رَبِّ مَا أُغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (۳۹)، إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ (۴۰)»

«شیطان گفت: خدایا چنان که مرا به گمراهی و هلاکت کشاندی من نیز در زمین (هر باطلی را)، [یعنی همانیدگی ها را] در نظر فرزندان آدم جلوه می دهم (تا از یاد تو غافل شوند) و همه آن ها را به گمراهی و هلاکت خواهیم کشاند (۳۹)، به جز بندگان پاک و برگزیده تو را (۴۰).»



و بعد از این خدا راهنمایی بزرگی می کند برای انسان: خدا فرمود: ای شیطان همین اخلاص و پاکی سریرت راه مسقیم به درگاه رضای من است.

قرآن کریم، سوره حجر (۱۵)، آیه ۴۱

«قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ.»

«گفت: راه اخلاص راه راستی است که به من می رسد.»

پس راه مستقیم همین هست که درون هریک از ما سرزمین پاکی و خلوص عدم وجود دارد، علی رغم این که هشیاری به خواب ذهن رفته، هشیاری، هشیاری است بیدار می شود این هشیاری، قرار نبوده و نیست که در خواب بماند، فقط باید مصرانه و آگاهانه ماند و بیدارش کرد از خواب همانندگی ها و با فضاگشایی دلداری اش داد که نترس همانندگی ها که می لرزند تو با آن ها نلرز. چون تو از آن ها جدایی و مستقل روی پای خودت می توانی بایستی. تبدیل که صورت گیرد و به اصلت زنده شوی، بی نهایتی دلت را تجربه خواهی کرد. دلی که حالا با عرش الهی پیوند خورده و بی نهایت شده است:

مولوی، دیوان شمس، غزل شمار ۶۰۹

بر هر چه همی لرزی، می دان که همان ارزی

زین روی دل عاشق از عرش فزون باشد

با عشق و احترام فاطمه





با سلام و عرض ادب خدمت استاد خوبی‌ها آقای شهبازی عزیز.

خدا را صدهزار مرتبه شکر می‌کنم به خاطر وجود این برنامه و مولانای جان و خودتان.

اگر بخواهم از گذشته بگویم پر از پستی و بلندی‌هاست.. اما می‌خواهم از اکنون بگویم.. از این لحظه که شادی و آرامش عشق خداوند و ایمان به لطف او به زندگی‌ام آمده... دوستان گنج حضوری من بارها سختی‌هایم را به گردن دیگران انداختم و همه را مقصر کردم به جز خودم را... اما از ده ماه پیش که با این برنامه بی‌نظیر آشنا شدم کم‌کم شعرها را گوش کردم... با جان و دل کار کردم... گاهی ایستادم و گاهی افتادم.. اما تسلیم من ذهنی نشدم... هر وقت همسرم با من دعوا می‌کند فضا را باز می‌کنم و سکوت مطلق... او هم دیگر فهمیده حنای من ذهنی دیگر رنگی ندارد... خدا لحظه‌به‌لحظه منتظر ما است... بارها از او طلب آگاهی کردم... و او به من راه را نشان داده... این شعر را هر روز زمزمه می‌کنم..

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۱۶

نیست کسبی از تو گل خوب‌تر

چیست از تسلیم، خود محبوب‌تر؟

نمی‌دانم خدا به من و دوست عزیزم چه لطف بزرگی کرد که ما را در این مسیر زیبا قرار داد... ای مهربان‌ترین مهربانان.. ای بخشنده، ای لطیف... باز هم به کمکت نیازمندیم... لطف خودت را شامل همه دوستان و من و دوست عزیزم کن... بارها به خودم می‌گویم... خاطره مگر تو لیاقت زنده شدن نداری؟؟ خدا را دریاب و از او کمک بطلب... برای خوشبختی فرزندان... برای آگاهی آن‌ها و آگاهی خودت... خدا محافظ همه است... اگر به او اعتماد کنی... قبلاً خودم را لایق زنده شدن به خدا نمی‌دانستم... از خدا کمک می‌خواستیم... فضاگشایی کردم و او شعرهایی از برنامه‌ها را جلوی چشمم آورد



که هرگز حس حقارت و ضعف نکنم. 😊 چگونه می توانم از خدایی که این همه به فکر من است تشکر نکنم و اعتماد نکنم؟... خدایا شکرت.

دوستان گنج حضوری بسیار از متن های زیبایتان فیض می برم... ممنون... آقای شهبازی ممنون... به خدا می سپارمتون.  
مربوط به برنامه ۸۹۸ گنج حضور ...

خانم خاطره از یزد



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

[Shahbazi@rapidtest.com](mailto:Shahbazi@rapidtest.com)